

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكُمُ السَّلَامُ عَلَی الْحُسَيْنِ وَ عَلَی عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَی أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا»

«اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَی ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا».

بحث در جهت اولی بود که راجع به تعریف استصحاب که عرض شد تحقیق این است که بگوییم مراد از استصحاب محل بحث همان معنای لغوی استصحاب هست که از دیرزمان در کلمات علماء و اصولیین و فقهاء استعمال می شده، همان معنای لغوی اش است که به معنای «اخذ الشیء مصاحباً» هست همان طور که شیخ فرمودند. می خواهیم ببینیم در مواردی که ما احراز کردیم حالت سابقه را بالیقین أو بالإطمینان أو بسائر الامور المعتریه که یک حکمی وجود داشته، یک موضوع ذی حکمی وجود داشته و شک داریم در طال الزمان همان حکم و آن موضوع ذی حکم وجود دارد یا ندارد؟ می خواهیم ببینیم ما باید از نظر عملی همراه خود بگیریم آن حالت سابقه را أم لا؟ و این یک معنایی است که هم با معنای لغوی این سازگار است و هم با واژه ی استصحاب و این که فاعل استصحاب هم معمولاً در کلمات خود شخص قرار داده می شود استصحبت یا می گویند اِستصحِب یا اُستصحِب، این ها همه و اگر کار شارع باشد، حرف شارع باشد که این استعمالات تمام نیست که. و همین معنا. این معنا قابل نزاع هست، قابل بحث هست که آیا چنین همراه گرفتنی درست است یا درست نیست؟ خب آن هایی که می گویند درست است بوجه سبعة که دیروز اشاره کردیم یا بیشتر استناد می کنند، آن ها هم که می گویند باطل است خب به آن ها جواب می دهند می گویند دلیل ندارد. و این معنا هم می تواند نتیجه ی این باشد که این جا شارع یک اماره ای قرار داده است یا اصلی قرار داده است. و

عرض کردیم مقام مثل باب براءت می ماند، شما در آن جا علی الاختلاف المستندات نمی آید بگویید براءت را اگر حدیث رفع مستندمان باشد باید تعریف کنیم به رفع ما لا یعلم، اگر حدیث حل باشد باید بگوییم حلّیت ما شک فی حکمه، اگر حدیث اطلاق باشد بگوییم مطلق بودن آن چیز، اگر حدیث سعه باشد بگوییم سعهی آن، این جور نیست آن جا که، آن جا همین است که آیا ما امنیت داریم؟ براءت داریم؟ خب قائل به این که داریم و احتیاط لازم نیست مستند آن یا این است یا این است یا این است. پس بنابراین این جا هم همین جور است، اختلاف مستندات نباید بگوییم باعث می شود که تعریف استصحاب مختلف می شود، نه استصحاب یک امر واحدی است که ما در صدد آن هستیم. بنابراین به نظر می آید صحیح همین است که این مطلب گفته بشود.

از مرحوم شهید صدر قدس سره یک تعبیری هم ایشان دارند و می فرمایند می توانیم بگوییم مرجعیّة الحالة السابقة، استصحاب یعنی مرجعیّة الحالة السابقة؛ خب این هم لا بأس به، بله مرجعیت پیدا می کند. اما با واژهی استصحاب که عرض کردم و من دیر زمان در کلمات فقهاء به کار رفته، مگر بگوییم بله این استصحاب از معنای لغوی اش مهجور شده و آن را به نحو ارتجال وضع کردند برای این. یا به یک تکلفات و تأصفاًتی به این بگوییم که مثلاً، ولی همان معنای ظاهری اولی که همراه گرفتن حالت سابقه باشد بهتر است، ولو این که حالا این فرمایش ایشان هم مرجعیّة الحالة السابقة این هم یک امر انتزاعی است که قابلیت این دارد که از آن بحث بشود و مثبت و نافی داشته باشد، ادله اش هم همان ادله می تواند باشد که ینتهی فینجرّ الی این که مرجعیت دارد یا ندارد؟ اگر هم دارد مطلقاً دارد یا علی تفصیل دارد؟ دیگر بیش از این، این بحث اقتضا و صلاحیت معطل شدن در آن ندارد، اگر چه غیر واحدی از اعلام خیلی این جا به خدمت شما عرض شود که فرمایشات فرمودند به جوری که اگر ما بخواهیم همه ی آن ها را مطرح کنیم یک ماهی شاید طول بکشد. پس وارد جهت ثانیه می شویم.

در جهت ثانیه بحث در این هست که آیا این بحث استصحاب من المسائل الاصولیه است یا من المسائل الفقهیه است یا هر دو هست هم فقهی هست هم اصولی است؟ من حیثی فقهی است و من حیثی اصولی است. و اگر هم فقهی هست آیا من القواعد الفقهیه است یا من المسائل الفقهیه است؟ این جا هم داد سخن فراوان داده شده در کلمات اصحاب که لزومی ندارد، برای این که همه ی آن ها آمدند توی اصول آن را بحث کردند،

حتی همان هم که می‌گوید فقهی محض است یا قاعده‌ی...، بالاخره آمده این‌جا بحثش کرده. محقق خوئی قدس‌سره، حالا ما به اندازه‌ای که مصباح الاصول را محور قرار دادیم فرمایش ایشان را نقل کنیم. ایشان می‌فرمایند: اگر ما قائل بشویم به این‌که استصحاب فقط در موضوعات خارجی جاری می‌شود و در احکام جاری نمی‌شود، این‌جا استصحاب می‌شود قاعده‌ی فقهیه، که احوالات موضوعات خارجی را برای ما روشن می‌کند. این آب قبلاً پاک بود نمی‌دانیم متنجس شده یا نه؟ قبلاً وضو داشتم الان نمی‌دانم دارم یا نه؟ استصحاب می‌کنم و و و همین‌طور. احوال موضوعات خارجی است، می‌شود قاعده‌ی فقهیه مثل سایر قواعد فقهیه که داریم، مثل قاعده‌ی طهارت، مثل کذا، بنابر این‌که قاعده‌ی طهارت هم فقط مال شبهات موضوعیه باشد. ولی اگر قائل شدیم به این‌که و این اضافه را هم دارند ایشان که روشن هم هست، اگر گفتیم قاعده‌ی فقهیه هست، دیگر ملاک در جریانش خود شخص مکلف است نه مجتهد بما آنه مجتهد. اگر شخصی قبلاً وضو داشته الان شک کرده، می‌آید از مجتهد سؤال می‌کند من قبلاً وضو داشتم الان شک کردم، این‌جا مجتهد ولو بداند که این خواب رفت، کنارش نشسته بود دید خواب رفته خر و پف او هم بلند شده، این‌جا باید به او بگوید نه شما متطهر هستی وضو داری، چون او یقین و شک دارد. ملاک یقین و شک او هست، چون قاعده‌ی فقهیه است برای هر مکلفی موضوع‌اش باید برای خودش محقق بشود. و اگر مجتهد هم خب خودش شک و یقین کرد خب بله برای خودش می‌تواند. اما اگر گفتیم نه، این استصحاب در شبهات حکمیه جاری می‌شود، استصحاب در شبهات حکمیه جاری می‌شود، این‌جا ملاک می‌شود یقین و شک مجتهد.

س: در حکمیه‌ها دیگر درست است؟

ج: در حکمیه‌ها بله. در حکمیه‌ها می‌شود ملاکش یقین و شک مجتهد. مثلاً آب متنجس یتغیر احد اوصاف ثلاثه زال تغیره من قبل نفسه، پاک است یا نجس است؟ خب مجتهد یقین دارد آن موقعی که تغیر بالفعل داشته سار متنجس، الان که زال من قبل نفسه نمی‌داند پاک است یا پاک نیست، دلیل اجتهادی ندارد قهراً استصحاب بقاء نجاست می‌کند. مجتهد یقین و شک دارد و وقتی او استناداً به استصحاب گفت نجس است این برای مقلد هم حجت است و مقلد هم باید اتباع کند از مجتهد. پس اگر ما گفتیم که این فقط مال موضوعات خارجی است و در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود، می‌شود قاعده‌ی فقهیه و موضوع آن هم باید

در حق مکلف محقق بشود و به مجتهد ربطی ندارد. ولی اگر گفتیم که استصحاب در شبهات حکمیه جاری می‌شود، آن وقت بله این به خدمت شما عرض شود که می‌شود مسأله‌ی اصولی. چرا؟ برای این‌که ملاک در مسأله‌ی اصولی عندنا فی الدورة المتأخّرة این است که چیزی که یقع کبری قیاس الاستنباط بلاحتیاج الی امر آخر. و این‌جا همین جور است در کبری یک استنباط واقع می‌شود، چون همین مثالی که زدیم الان نمی‌داند آب متغیر به احد اوصاف ثلاثه‌ای که زال تغیره من قبل نفسه بدون الغاء کُر بر او یا مطر یا جاری، این حکمش چی هست؟ خب با استصحاب بقاء نجاست درحقیقت استنباط حکم می‌کند و احتیاج به امر آخری هم ندارد، به ضم امر آخری هم ندارد؛ با همین حکم مسأله روشن می‌شود. پس بنابراین علی هذا الاساس می‌شود مسأله‌ی اصولیه. و اگر گفتیم که این لا تنقض یقین بالشک اطلاق دارد، یقینت چه نسبت به موضوعات خارجیّه باشد چه نسبت به احکام باشد، احکام هم چه احکام جزئیّه باشد چه احکام کلیه باشد، خب این فرمایش به اطلاق موضوعش که یقین باشد هم شبهات حکمیه را می‌گیرد هم شبهات موضوعیه را می‌گیرد، قهراً یک مطلبی از این کلام استفاده می‌شود که هم در فقه، هم فقهی است هم اصولی است و اشکالی ندارد، یک قاعده، یک ضابطه من حیثی اصولی باشد، من حیثی فقهی باشد. مثل این‌که اگر روایتی وارد شد، دلیلی وارد شد الخبر الواحد حجة، اطلاقش هم خبر واحد در موضوعات را می‌گیرد هم خبر واحد در احکام را می‌گیرد. خب این کلام، خبر الواحد حجة مسأله فقهیه و اصولیه و این لا بأس به و استعمال در اکثر از معنا لازم نمی‌آید، چون گفتیم آن یقین باطلاقه شامل می‌شود، یقین، حالا متعلق آن هرچی می‌خواهد باشد، اطلاق آن شامل هر دو می‌شود.

مرحوم امام قدس سره هم فرمودند همین مطالب را در کلام ایشان هم هست و ایشان هم فرمودند که اگر گفتیم استصحاب عبارت است از الزام الشارع بابقاء ما کان مثلاً، کما این‌که بعضی‌ها این جوری تعریف کرده بودند، این اصلاً مسأله فقهیه می‌شود نه قاعده‌ی فقهیه. مثل الزام الشارع به نماز، الزام الشارع به صوم، این‌جا هم یک دستوری داده، می‌گوید هر وقت حالت سابقه داشتی الزام می‌کنم تو را به این‌که... خب این می‌شود مسأله فقهیه. و مرحوم آقای آخوند قدس سره هم در کفایه علی این‌که استصحاب اماره باشد روی این مسلکی که هست، استصحاب را اماره می‌داند می‌گویند خب این خیلی روشن است که از مسائل اصولی

است. اگر هم اصل باشد خب باز هم می‌توانیم بگوییم از مسائل اصولی است، چرا؟ برای این‌که یقع فی طریق الاستنباط، چه‌جوری یقع فی طریق الاستنباط؟ برای این‌که شما با استصحاب می‌توانید یک ضابطه‌ی اصولی را استصحاب کنید. مثلاً از ادله فهمیدید که در زمان ائمه (علیهم السلام) خبر واحد حجت بوده برای استنباط احکام؛ آیا در زمان غیبت یا در زمانی که واسطه‌ها بیشتر می‌شود حجت است یا حجت نیست؟ استصحاب بقاء حجیت می‌کنیم، به این لحاظ ایشان می‌فرماید که باز هم مسأله‌ی اصولیه می‌شود، چون شما استصحاب می‌کنید یک چیزی را که باید آن را در طریق استنباط قرار بدهید به این لحاظ می‌شود مسأله‌ی فقهیه. من عرض می‌کنم که حالا درست است با این راه، ولی خب ایشان در اول اصول تعریف اصول را چی کردند؟ «هو القواعد الممهّده یا ممهّده» که هر دو آن درست است «لِاستنباط الاحکام الفرعیة أو التی ینتهی الیه المجتهد» که فلذا برائت اصول عملیه و این‌ها را خب این هم «او التی ینتهی» می‌شود دیگر.

من این‌جا یک نکته‌ای عرض بکنم و آن این است که گرچه اصل آن توی کلمات هست ولی این‌جا به این نکته توجه کنیم برای تحقیق مقام مؤثر است و آن این است که ما در این‌که یک مسأله‌ای جزء یک عملی می‌شود یا نمی‌شود نباید به نتیجه‌ی صد درصدی و مسلّم آن توجه کنیم. بلکه همین‌که این مسأله محتمل است که اغراض آن علم یا هرچی ضابطه‌ی علم گفتیم، غرض گفتیم و یا غیر او را گفتیم محتمل است آن ضابطه بر آن منطبق بشود، به احتمال عقلانی این‌جا این مسأله می‌تواند بشود مسأله‌ی آن علم. و الا اگر این را نگوئید، شما آن غرض نهایی را بگوئید، آن امر مسلّم را بگوئید لازم می‌آید مسائل علم الاختلاف الآراء داخل بشود و خارج بشود، داخل بشود و خارج بشود. همین حجیت خبر واحد، خب مثل سید مرتضی که می‌گوید خبر واحد حجت نیست پس می‌گوید جزء مسائل علم اصول نیست؛ چون لا یقع فی طریق الاستنباط دیگر، می‌گوید حجت نیست دیگر. آن‌که می‌گوید حجت است آن داخل می‌آید، آن هم تازه اگر می‌گوید خبر مثلاً صحیح، پس فقط می‌شود حجیت خبر صحیح جزء مسائل علم اصول ولی موثق و حسن آن نه. آن‌که موثق‌اش را هم داخل می‌کند این دوتا می‌شود، خب این مسائل علم در تنظیم عقلانی علوم ملاک چیست؟ ملاک آن نتیجه نهایی است که هر قائلی به آن می‌رسد و مسائل علوم به اختلاف متفکرین در آن اختلاف پیدا می‌کنند یا نه؟ همین‌که یک مسئله‌ای می‌تواند، ممکن است، محتمل است که ضابطه آن علم؛

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۶/۲۱

موضوع: استصحاب

هر چی گفتیم ضابطه علم هر چه هست بر آن منطبق بشود این می‌شود جزء آن‌جا، حالا بحث می‌کنیم. تارة می‌پذیریم تارة نمی‌پذیریم ولی نپذیرفتیم هم این مسئله من مسائل آن علم که در آن بحث کردیم.

س: حتی اگر محتمل هم نباشد ولی عده‌ای ادعا کرده باشند؛ همین هم کافی است. مثلاً ما قیاس را الان محتمل هم نمی‌دانیم که این حجت باشد ولی چون یک عده‌ای ادعا کردند باید همین‌جا ...

ج: نه، محتمل فی نفسه هست. نه، شما بعد که می‌گویید به خاطر چیه؟ به خاطر این که شارع فرموده، شما ولی محتمل فی نفسه است یعنی مع الغض از ادله و فلان و این‌ها می‌بینم این محتمل است

س: نه دیگه؛ قرار شد این عندالقائل باشد

ج: نه، نه، عندالقائل نمی‌گوییم. اگر

س: عندالقائل اگر قطع هم داشته باشد باطل است. یک عده‌ای ادعا کرده باشند کافی است

ج: بله، فی نفسه‌ها! نه، شما عندالقائل می‌گویید که قائل به خاطر آن ادله‌اش هست که می‌گوید

س: قائل همیشه به خاطر ادله است

ج: نه آقای عزیز

س: امکان ذاتی

ج: یعنی خودش، یعنی همان ...، مثلاً فرض کنید که اگر سید مرتضی می‌فرماید خبر واحد حجت نیست خب می‌گوییم «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» (یونس/۳۶) مثلاً، این که علم نمی‌آورد. مظنه می‌آورد. مظنه «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»

س: می‌خواهیم بگوییم مقابل آقای خوئی....

ج: حالا شما می‌خواهید توسعه هم بدهید اشکالی ندارد یعنی ولو به ذهن عده‌ای احتمال داده بشود. اما باید نیش‌قولی نباشد

س: آقای خوئی آخه عندالقائل دارد می‌گوید با لحاظ استدلال آقای خوئی دارد می‌گوید. ما مقابل آقای خوئی الان شما دارید فرمایش می‌کنید

ج: ما الان در مقابل کسی حرف ...، گفتیم حالا ما یک حرفی می‌خواهیم بزنیم

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۶/۲۱

موضوع: استصحاب

س: به طور کلی این کلام مقابل آقای خوئی است دیگه، الان آقای خوئی با توجه به مختار قائل دارد حساب می‌کند ما می‌گوییم با توجه به مختار قائل قطع هم داشته باشد باز داخل آن مسائل عمومی هم هست؟؟ اگر آن قائل اقتضاء بحث را داشته باشیم

ج: بله، چرا ما می‌گوییم؟ چون قطع هم دارد که نیست

س: بله؛ ولی چون یک عده‌ای بحث کردند باید تکلیفش همین‌جا معلوم بشود دیگه

ج: نه، نه، نه،

س: پس کجا بحث بکنند؟ یعنی از جهت عقلانی تنظیم علوم وقتی یک عده‌ای ادعا کردند من این قطعی خودم را از جهت فنی کجا بحث بکنم که بگویم؟ همین‌جا باید، عقلانی است همین‌جا بحث بکنم دیگه.

ج: نه، درست است قطع دارد ولی در چه صورتی می‌تواند این مسئله را این‌جا طرح کند؛ بعد این‌که خودش قطع به عدم دارد آن‌جا اثبات کند آن را؟

س: همین‌که یک عده‌ای ادعا کرده باشند اقتضاء....

ج: جایی که فی نفسه لولا ادله احتمالش که می‌شود داد. یک وقت یک چیزی که لولا ادله ...، مثلاً وجوب نماز اصلاً احتمال آدم نمی‌دهد که، قابلیت احتمال ندارد که بشود مثلاً از چی؟ یکی از ضوابط اصولی با او استنباط احکام بکند. اما حجیت استصحابی که باید به حالت سابقه توجه داشت و طبق آن
س: نه، اقتضائش را گذاشته....

ج: خودش فی نفسه که نگاه می‌کنیم. خودش فی نفسه که نگاه می‌کنیم این یک چیزی است که می‌تواند. ولو این‌که شما در مقام استدلال و ادله بیابید بگویید آقا؛ ادله انصراف دارد از شبهه حکمیه، ادله اثباتی انصراف دارد و خود این مسئله قابلیت این را دارد که برای استنباط از آن استفاده بشود. یا بیابید بگویید تعارض جعل و مجعول است مثلاً و بگویید فلذا مثلاً در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود ولی خودش فی نفسه، این یک مسئله که به آن توجه کنیم.

س: چون حاج آقا این فرمایش شما تعریضی بود بر این مطلب آقای آخوند که برای

ج: هنوز من تطبیقاً عرض نکردم. حالا دوتا مطلب می‌خواهم عرض کنم بعد حالا بیابیم بگوییم.

س: این فرمایش تان متعرض؟؟ به آقای آخوند بود یا آقای خوئی بود؟

ج: همه، همه که این جا آمدند...

س: فرمایش؟؟ آقای آخوند

ج: حالا عرض می‌کنم. حالا صبر کنید.

س: آقای آخوند؟؟ را شامل بشود آمد گفت استصحاب

ج: حالا صبر کنید یک چیز دیگر هم عرض کنم.

دو؛ این که اگر یک چیزی در راستای استنباط احکام شرعیه واقع می‌شود ولو صغریات آن ضوابط استنباط را درست می‌کند. مثلاً شما می‌گویید خبر ثقه حجت است یا می‌گویید خبر عدل امامی حجت است. بعد یک راوی ای می‌دانید در زمان مثلاً امیرالمؤمنین عدل امامی بوده؛ الان دارد از امام باقر سلام الله علیه مطلبی نقل می‌کند. شبهاتی پیش می‌آید که لعلّ این عدل امامی نباشد. خب شما استصحاب بقاء می‌کنید بقاء کونه امامیاً و عادلاً می‌کنید. بعد با این استصحاب می‌گویید این خبر عدل امامی است پس حجت است پس فلان حکم را از آن استنباط می‌کنیم. در این جاها هم بنابر بعض مسالک که این جور امور هم جزء علم اصول حساب می‌شود. علم اصول برای این است که در آن تمهید بشود آن چیزهایی که مجتهد در مقام استنباط به آن نیاز دارد به شرط این که علوم دیگر به آن نحوی که این لازم دار متکفل این نشده باشند. مثلاً مثل ادبیات؛ خب به آن نیاز دارد ولی چون علم خاصی برای آن بشر تنظیم کرده و متکفل است؛ این دیگر مبرر عقلایی ندارد که ما آن‌ها را بیاییم جزء علم اصول قرار بدهیم. ولی استصحاب را کجا؟ استصحاب برای این کار که کجا متکفل این شده؟ استصحاب توی همین علم اصول متکفل شدند؟ بیانش؛ پس ولو این که شما بگویید استصحاب در شبهات موضوعیه فقط جاری می‌شود که آقایان فرمودند علی هذا می‌شود قاعده فقهیه که محقق خوئی هم در مصباح الاصول فرموده ما چون قائل هستیم به این که استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود فقط در موضوعات خارجی جاری می‌شود فلذا قاعده فقهیه به نظر ما، عرض می‌کنیم به این که حتی بنابر این مسلک می‌توانیم بگوییم که نه، مسئله اصولیه،

س: ظاهراً یک خلطی شما دارید ...

ج: حالا صبر کنید من حرفم تمام بشود بعد خلط‌هایش را بفرمایید.

س:؟؟ نمی‌گویند مسئله به معنای این که مبحث، مسئله به معنای یک چیزی که ما قبول داشته باشیم به عنوان حجت...

ج: نه آقای عزیز! می‌خواهیم ببینیم این بحث بحث اصولی‌ام لا؟

س: این که؟؟ مسئله این است؟

ج: بله، بله، مسئله اصولیه است ام لا

س: یعنی این که ما ممکن آن یقع فی طریق الاستنباط را هم قبول نداری که ممکن آن یقع؟ چون قطعاً استصحاب به عنوان ممکن آن یقع بحث می‌کند در اصول؛ اما وقتی که

ج: نه، کانه امکان را وقوعی می‌گیرد

س: عیب ندارد. ممکن است خلاصه

ج: همین!

س: ما ممکن آن یقع؟؟ اما در آخر بحث وقتی که

ج: عرض کردم توی کلمات‌شان یک چیزهایی هست ولی توی مقام

س: وقتی که می‌فهمد که در اصول؛ نمی‌تواند در احکام (مبنای آقای آخوند این است دیگه) می‌گوید در

حکم؛ شبهات حکمیه وقتی جاری نمی‌شود نتیجتاً، نتیجتاً نه مبحثاً؛ پس مسئله فقهیه نتیجتاً نه مبحثاً،؟؟

ظاهراً این است. می‌گوید در نتیجه ما ببینیم مسئله اصولی است یا فقهی

ج: نیست این. اجتهاد در مقابل نص می‌فرماید...

س: و الا این جا آن یقع که بحث می‌کند ایشان

ج: نه آقای عزیز! اجتهاد در مقابل نص

س: این در اصول بحث نمی‌کند از این که استصحاب در احکام می‌تواند یا؟؟

ج: چرا عرض کردم. این ها این بحث ها را می‌کنند علی‌رغم این که توی اصول هم بحث می‌کنند

س: یادشان رفته که این ها بحث کردند و مسئله؟؟

ج: نه، جای دیگر نبوده دیگه، شیرین است. یک بحث شیرینی است. حالا یک ماه، دو ماه بیایی بحث؟؟ این قدر بحث کردند.

س: شما وقتی جمع می‌خواهید بکنید بین این واژگان که از یک طرف دیگه مسئله اصولی نیست؛ از یک طرف توی اصول دارد به عنوان سؤال بحثش می‌کند نتیجه‌اش این می‌شود که مسئله اصولی نتیجه‌ای با مسئله مباحثی دوتا است.

ج: نخیر.

«الجهة الثانية: في أن البحث عن الاستصحاب هل يكون بحثاً عن مسألة أصولية أو فقهية؟ فنقول: أمّا على القول باختصاص حجّية الاستصحاب بالشبهات الموضوعية وعدم حجّيته في الأحكام الكلّية الإلهية كما هو المختار، فالبحث عنه يرجع إلى البحث عن قاعدة فقهية مستفادة من الأخبار، فيكون الاستصحاب من القواعد الفقهية كقاعدة الطهارة وقاعدة التجاوز....

س: بحسب حجیت

ج: بابا حجیت یعنی چه؟ می‌گوید مسئله فقهیه است اصولیه نیست. چیز دیگر که نمی‌گوید. می‌گوید مسئلهٔ اصولیه

س:؟؟ مگر غیر از بحث حجیت و اختصاص نتیجه‌ای بود؟ حجیت و اختصاص در نتیجه است یا در مبحث است؟ ایشان می‌گوید چون بحث از مسئله از باب این‌که ما نتیجه اختصاص می‌دهیم حجیتش را به موضوعات؛ حجیتش را نه بحثش را، بحث از حجیت که در همه چیز شما می‌توانی بحث کنی ولو در غیاب س: نه دیگه، داری می‌گویی بحثش؟؟ بحث غیر اصولی است دیگه

س: اما بعد از این‌که بحث کردید چون حجیتش؟؟

ج: خیلی خب؛ حالا علی‌ضوء ما ذکرناه عرض می‌کنیم، چه شما قائل باشید به این‌که استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود و چه قائل باشید می‌شود. علی‌ای حال مسئلهٔ اصولیه و بحثش مسئله بحث از مسئله اصولیه است. چرا؟ برای خاطر این‌که ما در این‌که یک مسئله‌ای جز این علم هست یا نیست و بحث از او

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۶/۲۱

موضوع: استصحاب

بحثی است که در آن علم باید مطرح بشود یا نه؟ به آن نتیجه نهایی که ادله ما را به او رهنمون می‌شود در مقام اثبات؛ به آن نباید نگاه کنیم.

س: کسی منکر این‌ها نیست.

ج: خب آقا ایشان دارد این جور می‌گوید. من دیگر نمی‌دانم، خب من چه کار کنم واقعاً؟ ایشان دارد این را می‌گوید دیگه، بابا همه‌ی این‌ها این جور دارند می‌گویند. آقای آخوند این را می‌گوید، آشیخ

س:؟؟ حرف ایشان وقتی باید با ممشای ایشان منطبق باشد حرف آقایان بعد این‌که همه‌ی آقایان بعد از این‌که خلافاً گفتند آقا؛ مسئله اصولی نیست؛ همه با این وجود وقتی بحث کردند از این به عنوان مبحث اقتضاء این انطباق این مشی‌شان با فرمایش‌شان این است که از این حرف‌های ایشان این را بفهمیم فلذا ایشان می‌گوید

س:؟؟ بحث کردیم ما

ج: خیلی خب

س: حاج آقا؛ عرض ما دقیقاً همین‌جا است. می‌گوییم شما در مقابل آقای خوئی لازم نیست بفرمایید به لحاظ نتیجه نهایی، لازم نیست بفرمایید احتمال هم باشد. به لحاظ نتیجه نهایی احتمال هم نباشد؛ یعنی درواقع ما اصلاً نتیجه نهایی به‌طور کل نباید لحاظ بکنیم. نه این‌که احتمال بدهیم نتیجه نهایی موافق باشد ج: نه، ذات مسئله باید احتمال داشته باشد.

س: همین را می‌خواهیم عرض بکنیم. اقتضاء داشته باشد کافی است.

ج: ذات مسئله؛ همین! باید ذات مسئله احتمالش را داشته باشد و این دارد ولو این‌که شما در مقام اثبات بیایید بگویید که آن جور. علاوه بر این‌که حالا؛ و اگر حتی گفتیم در شبهات حکمیه اصلاً جاری نمی‌شود و ما هم به نتیجه نهایی باید نگاه کنیم. باز هم می‌گوییم استصحاب می‌توانیم بگوییم که چیه؟ جزء مسائل علم اصول است

س: با غض نظر از نکته اول...

ج: با غض از نکته اول؛ چرا؟ برای خاطر این که باز ملاک مسئله اصولیت دارد که صغریات مسائل، کبریات مسائل اصولیه را برای ما تنقیح می کند که جای دیگر متکفل آن نیست. علم دیگری متکفل آن نیست. پس بنابراین باز هم می توانیم بگوییم مسئله اصولیه.

این خدمت همه ی بزرگان که این جوری آمدند فرمودند که اگر این جوری بگوییم می شود مسئله اصولیه، اگر آن جوری بگوییم می شود مسئله فقهیه، اگر آن جوری بگوییم می شود...، همه ی این ها براساس این است که در این محاسبه آن نتیجه نهایی آن قائل را مدنظر قرار داده و حال این که می گوییم نه، در این؛ او را نباید شما مدنظر قرار ...، همین که ذات المسئله قابلیت این جهت را داشته باشد همین کفایت می کند بر این که ما آن را در، از جزء مسائل آن علم بدانیم و بحثش جزء مسائل آن علم باشد. و این جا این چنین است. مضافاً به نکته ای که بعض تلامذه ی ایشان فرمودند در آراءنا بعضی فرمودند. فرمودند که استصحاب؛ خب شما برای چه می گوئید استصحاب جاری نمی شود؟ به خاطر تعارض جعل و مجعول است.

س: آن خودش بک بحث است

ج: خیلی خب؛ این تعارض جعل و مجعول که این تلمیذ محترم هم موافق با استاد هست و به خاطر تعارض جعل و مجعول جاری نمی داند استصحاب را، می فرماید در جایی است که مجعول ما امر وجودی باشد. آن جا است که استصحاب بقاء مجعول با استصحاب عدم جعل تعارض می کند. مثلاً می دانیم که فرض کنید صلاه جمعه در زمان حضور امام علیه السلام واجب است، واجب بوده، واجب عینی بوده مثلاً، در زمان غیبت شک داریم. ادله وافی نیست شک می کنیم. استصحاب بقاء مجعول یعنی این وجوب عینی نماز جمعه؛ این آن وقت یقین داریم، استصحاب می خواهیم بکنیم بقاء وجوب عینی را، از آن طرف فاضل نراقی و محقق خوئی و این ها می گویند درست است. این درست است ولی ما یک یقین سابق دیگر هم داریم و آن این است که یک زمانی که خدا هنوز جعل اصلاً نکرده بود وجوب نماز جمعه را؛ نه برای این زمان حضور بود نه برای زمان غیبت بود. آن موقع وجوب نماز جمعه برای زمان غیبت نبود کما این که برای زمان حضور هم نبود. زمان حضورش می دانیم تبدیل شد به وجوب، زمان غیبتش شک داریم خب یقین سابق است دیگه؛ استصحاب به عدم جعل می کنیم. استصحاب عدم جعل وجوب برای زمان غیبت با استصحاب بقاء مجعول در زمان حضور

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۶/۲۱

موضوع: استصحاب

برای زمان غیبت؛ این‌ها تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند. اما جایی که اصلاً این حرف‌ها نیست، یعنی وجودی نیست. حساب امر عدمی داریم می‌کنیم. می‌گوییم قبلاً نبود حالا هم نیست؛ این دیگه استصحاب عدم جعل با مجعول معارضه ندارد که، نبوده حالا هم نیست و این علی کل المسالك این‌جا جاری است. خود محقق خوئی هم قدس سره که ابتداءً به‌طور کلی می‌فرموده تعارض جعل و مجعول می‌شود بعد در دورات مختلف و افکار مختلف ایشان خود ایشان هم هی این نظریه را تعدیل کردند و از آن اطلاق دست برداشتند گفتند نه، یک مواردی است که می‌شود. پس بنابراین شما خودتان هم قائل هستید و این‌که این‌جا فرمودید که «فنقول: أمّا على القول باختصاص حجّية الاستصحاب بالشبهات الموضوعية وعدم حجّيته في الأحكام الكلية الإلهية كما هو المختار، فالبحث عنه يرجع إلى البحث عن قاعدة فقهية مستفادة من الأخبار، فيكون الاستصحاب من القواعد الفقهية» نه، خود شما هم قائل هستید به این‌که جاری می‌شود و نباید این‌جا این‌جوری بفرمایید.

س: دائره‌اش ضیق‌تر است.

ج: بله، پس بنابراین الا این هم نکته درستی است که فرمودند ایشان. بنابراین پس فتحصل مما ذكرنا که الحق این است که بحث از استصحاب بحث «عن قاعدة اصولیه لأمرین» که ذکرنا ذلک ولو این‌که ما قبول نکنیم و در نهایت اصلاً بگوییم استصحاب حجت نیست.

س: بالمره

ج: بالمره؛ مثل کسی که بگوید خبر واحد بالمره حجت نیست یا بگوید اجتماع امر و نهی اصلاً جایز نیست. خب این‌ها مسئله در، باعث نمی‌شود که مسئله اصولی نباشد که، این‌جا هم همین جور است. فلذا دیگه معطل شدن مازاد بر این در این بحث هم لا ینبغی؛ فلذا ان شاء الله وارد الجهة الثالثة می‌شویم که در جلسه بعد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان